

تاریخ‌های محلی جنوب ایران^۱ نوشته بیاتریس فوربز منز^۲

مترجم: اکبر صبوری^۳

مورخان دوره میانه مرکز و جنوب ایران به دلیل در اختیار داشتن تاریخ پرماجرا برای مطالعه و منابع متنوع برای انجام این کار، بسیار خوش شانس هستند. شهرهای ثروتمند منطقه، شاهزادگان را جذب نمودند و تعدادی از مورخان مستعد را مورد حمایت قرار داده، تربیت کردند. از آنجایی که ثروت آن منطقه و موقعیت استراتژیکش آنجا را با قلمروهای متعلق، به بخش مهمی تبدیل کرده بود، آن توجه مورخان خارج از آن ناحیه را - که تاریخ روزگار خویش را می‌نوشتند - به خود معطوف داشت؛ بنابراین، این ناحیه برای ما این فرصت را فراهم می‌کند تا تاریخ‌های نوشته شده از دیدگاه‌های مختلف را - که این شرایط در تاریخ ایران بسیار نادر است - بررسی کنیم.

در این مقاله چند تاریخ نوشته شده در جنوب ایران را در قرن پانزده بررسی خواهیم کرد تا تفاوت گزارش‌های ایشان با آنهایی که بیشتر به تهیه تاریخ‌های سلسله‌ای متمرکز بودند و آنچه آنها می‌توانند به دانش ما درباره جوامع محلی بیفزایند، مشخص گردد. چهار تاریخ محلی را بررسی خواهیم نمود. دو تا به وضوح در حوزه محلی هستند، تا حدود زیادی به شهر یزد محدود شده‌اند، در حالی که دو عدد دیگر تقریباً

1. Beatrice forbes Manz, Local Histories of Southern Iran, In History and Historiography of post-Mongol Central Asia and the Middle East: Studies in Honor of Jihn E.Woods. Eds. Judith Pfeiffer and Sholeh A. Quinn. Wiesbaden: Harrassowitz, 2006:267-81..

۲. استاد دانشگاه تافتز در آمریکا.

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه خوارزمی تهران.

تاریخ‌های عمومی‌اند، اما برای حکام محلی نوشته شده‌اند و اولویت را به حوادث جنوب و مرکز ایران داده‌اند. چندین مورخ غیر درباری، بیشتر تاریخ‌های عمومی سلسله تیموری را تألیف کرده‌اند، که روی حکومت مرکزی و کل قلمرو تیموریان متمرکز می‌شوند، آنها بسیاری از رویدادهای مشابه را همانند تاریخ‌های محلی تحت پوشش قرار می‌دهند و بنابراین، فرصت کاملاً استثنایی را برای مقایسه در اختیار ما می‌گذارند. در بررسی آنچه تاریخ‌های محلی را از تاریخ‌های سلسله‌ای متمایز می‌کند، به دنبال اطلاعات اضافه شده نیستیم - جزئیات محلی به راحتی حذف شده در تاریخ‌های سلسله‌ای - بلکه در پی تفاوت‌هایی هستیم که می‌توانند تفسیر ما را درباره پویایی سیاسی تغییر دهند. تصمیم گرفته‌ام روی یک واقعه متمرکز کنم، مقاومت یک شهر در برابر حکمران خارجی یا کسی که در آینده حکمران می‌شد؛ و دریافته‌ام که تاریخ‌های محلی، حتی در جایی که آنها به طور معنی‌داری اطلاعات بسیار جزئی ارائه نمی‌دهند، یک مقایسه مفیدی با تاریخ‌های سلسله‌ای ایجاد می‌کنند. تفاوتی که بین این دو [نوع تاریخ نگاری] وجود دارد، برای گزینش حوادث یا نتیجه منازعه مفید نیست؛ آن تصویری است از اینکه چه تصمیماتی گرفته می‌شد و چه کسانی این تصمیمات را اتخاذ می‌کردند. در حالی که در تاریخ‌های سلسله‌ای، اقدامات بسیار مهم به امرا و حکام ترکی - مغولی نسبت داده می‌شوند، تاریخ‌های محلی اهمیت زیادی به اقدامات محلی و اشخاص ایرانی می‌دهند. در ظاهر تفاوت اساسی وجود ندارد، ولی دو دیدگاه منجر به تفاسیر متفاوتی از روابط اهالی شهر با حاکم ترکی مغولی شده است.

تاریخ پویای مرکز و جنوب ایران در زمان تیموریان (۱۵۰۷-۱۳۷۰)، اطلاعات با ارزشی را برای مورخان فراهم کرده است. منطقه‌ای متشکل از یزد، شیراز، اصفهان و قم و همچنین به میزان کمتری کرمان - که حوزه سیاسی به هم پیوسته‌ای را به رغم تقسیم‌بندی رسمی‌اش به ایالات جداگانه، تشکیل می‌دهد. شاهزادگان به هر یک از این شهرها که پناه بردند، کنترل آنجا را به دست گرفتند و دیوانسالارانی را استخدام کردند و سربازانی تربیت نمودند که از آنها در سراسر منطقه استفاده بردند. خراسانی‌ها یا ماوراءالنهری‌هایی را که در این ناحیه به منصبی گماشته شده بودند، پیدا کردیم، ولی تعداد بسیار زیادی از کارمندان محلی یا نیمه محلی، به شاهزادگان در یزد، شیراز و اصفهان خدمت می‌کردند. این منطقه که پیش از این جزو قلمرو مظفریان (۷۴۱/۱۳۴۰ تا ۷۹۵/۱۳۹۳) شده بود، به واسطه داشتن فرهنگ غنی و منازعه محلی شهرت داشت. یزد، اصفهان و شیراز، همگی به منزله مراکزی برای حکام مظفری - که به ندرت برای مدت طولانی با یکدیگر در صلح بودند - خدمت کردند. هنگامی که تیمور (تیمور لنگ) این ناحیه را در سال ۷۹۵/۱۳۹۳، تصرف نمود، مظفریان را برکنار کرد و آنجا را در اختیار حکمرانان خویش قرار داد و فرزند ارشدش عمرشیراز را که در شیراز بود، به ریاست آنان برگمارد.

در زمان مرگ تیمور، اولاد متعدد عمر شیخ، کنترل ناحیه مزبور را در اختیار داشتند و جای مظفریان را - که آنجا را ترک کرده بودند - گرفتند. پیر محمد بن عمر شیخ، ارشد این شاهزادگان، نخست حاکمیت، شاهرخ، یکی از فرزندانش باقی مانده تیمور را در خراسان به رسمیت شناخت و موفق شد موقعیت برتر خود را در برابر برادران کوچکش حفظ کند. اندکی قبل از آن، این شاهزادگان جوان و بسیار ماجراجو، پیر محمد را

به لشکرکشی خارجی، به شمال ضد شاهزادگان تیموری در آذربایجان، و در جنوب به جانب کرمان ترغیب نمودند. در جریان لشکرکشی به کرمان در سال ۱۰/۸۱۲-۱۴۰۹، یکی از سربازان ایرانی پیرمحمد، فردی از بازار شیراز به نام حسین شربتدار، شاهزاده مزبور را به قتل رساند و سعی کرد لشکریان و تختگاه وی، شیراز را، به دست گیرد. همانطور که شرح خواهیم داد، حسین شربتدار در این تلاش خود ناکام ماند و اسکندر بن عمرشیخ، برادر بسیار جاه طلب پیر محمد، از این فرصت برای پیشبرد اهداف خودش جهت حکمرانی بهره برد. او شیراز را تصرف کرد و پس از چند سال ستیزه با باقی برادرانش، در اواخر بهار سال ۱۴۱۲/۸۱۴ موفق شد حکومت خود را بر اصفهان تحمیل کند. او برای تقویت موفقیتش، در شهر ساختمان‌سازی کرده، دربار باشکوهی در آنجا برپا نمود و سپس مدعی داشتن لقب سلطان شد و قلمرواش را توسعه بخشید. این اقدام وی، شاهرخ را که اینک بر خراسان و ماوراءالنهر حکمرانی می‌کرد، عصبانی نمود؛ شاهرخ دست به لشکرکشی زد و قوای اسکندر را در تابستان ۱۴۱۴/۸۱۷ در اصفهان منهزم ساخت.

تاریخ‌ها و مؤلفانشان

پیش از مقایسه محتویات تاریخ‌های همان عصر، لازم است درباره مؤلفانشان صحبت کنیم. با تیمور آغاز می‌کنیم، حکام تیموری در ثبت وقایع زمان خود و شکوه فرمانروایی‌شان دقیق بودند. از سال ۱۱/۸۱۳-۱۴۱۰ تا ۷/۸۳۳-۱۴۲۶ مورخ حافظ ابرو (م ۸۳۳/۱۴۳۰) تحت حمایت شاهرخ و پسرش بایسنقر، جهت تکمیل و ادامه اثر رشیدالدین فضل‌الله درباره امپراتوری مغولان، و اثر نظام‌الدین شامی مورخ تیمور - که درباره خود تیمور بود - خدمت کرد. حافظ ابرو اطلاعات اندکی درباره زندگی اش به ما می‌دهد؛ تنها می‌دانیم که او از اهالی خراسان بود، در همدان تحصیل نمود و سپس به خدمت تیمور درآمد و در بعضی لشکرکشی‌هایش ملتزم وی شد. بعد از مرگ تیمور، او به شاهرخ متمایل شد و باقی عمر خویش را با نوشتن تاریخ و جغرافی سپری نمود. تاریخ‌های هرات چیز اندکی درباره او می‌گویند، به احتمال بسیار زیاد او بیشتر ایام خویش را در ناحیه خواف، جایی که او در ۸۳۳/۱۴۳۰ در آن جا مُرد، سپری کرد.^۱ در فارس، شرف‌الدین علی یزدی (وفات ۸۵۸/۱۴۵۴)، شاعر، دانشمند و مورخ شهیر نیز *ظفرنامه شامی* را مورد تجدید نظر قرار داد و در حدود سال ۷/۸۳۰-۱۴۲۶ تاریخ ایام فرمانروایی تیمور را برای ابراهیم سلطان پسر شاهرخ، حکمران فارس، تهیه نمود. یزدی بیشتر ایام خویش را در یزد به سر برد و *ظفرنامه* را برای حکمران فارس تألیف کرد، اما *ظفرنامه* بیشتر روی حکومت مرکزی متمرکز شد.^۲ در زمان ابوسعید (۸۵۵/۱۴۵۱-۸۷۳/۱۴۶۹)، حکمران بعدی مورخ عبدالرزاق سمرقندی (وفات ۸۸۷/۱۴۸۲)، کار حافظ ابرو را با بعضی اضافات، مورد تجدید نظر قرار داد و آن را تا سلطنت ابوسعید رساند. عبدالرزاق سمرقندی نسبتاً مطالب اندکی به روایات حافظ ابرو اضافه کرد، ولی به سبب حرفه‌اش، یک عالم دینی وابسته به دربار شد و بی‌علاقه‌گی‌اش به مسائل نظامی،

1. John E Woods, "The Rise of Timurid Historiography," JNES 46(1987), pp.84-85; 96-99.

۲. رک:

SHiro Ando, "Die timuridische Historiographie II," SI 24/2(1995), PP.219-46.

موجب علاقه خاص او به طبقه علما گردید که این امر در اثر وی منعکس شده است. درباره تاریخ محلی جنوب ایران، چهار تاریخ را که اثر سه مورخ است، در دست داریم. هر سه این مورخان، از اهالی یزد بودند و بیشتر ایام خویش را در حوزه جنوبی ایران گذراندند. آنها طیف وسیعی از علایق و مشاغل خود را نشان می‌دهند، از تاج‌الدین حسن یزدی که زندگی‌اش را در کارهای دولتی و خدمت در نیروهای منطقه‌ای سپری نمود تا احمد بن حسین، که ظاهراً در ارتباط بسیار نزدیک با طبقات مذهبی بود. پس از مرگ شاهرخ در سال ۱۴۴۷/۸۵۰، هر سه اینها ظاهراً به تبعیت سلطان محمد بایسنقر، نواده شورشی شاهرخ، درآمدند، کسی که بخش اعظم ایران را اندکی پیش از مرگ شاهرخ در اختیار گرفت و سپس آن را تا حدودی گسترش داد. سلطان محمد به واسطه دلبستگی به فرمانروایان ایرانی مشهور است؛ او هم در ارتش و هم در دستگاه اداری خویش، مناصب بالا را به افرادی از ولایات محلی سپرد، حال آنکه همچنان یک لشکر مرکزی از امرای ترکی - مغولی را حفظ کرد؛ بنابراین، این مورخان در زمان تألیف آثار خویش، محیط مشترک و شاید دسته‌ای از اطلاعات مشترک داشتند.

تاج‌الدین حسن بن شهاب یزدی، مؤلف جامع‌التواریخ حسنی، مشاغل زیاد و متنوعی داشت. او در جوانی‌اش به عنوان تواچی یا بازرس نیروهای پیاده نظام یزد و ابرقوه در دسته حافظ رازی، وزیر و فرمانده اسکندر بن عمرشایخ، خدمت نمود. حافظ رزی نیز از اهالی یزد بود و در همان شهر در سال ۱۴۰۵/۸۰۷ به خدمت اسکندر درآمد؛ فرمانده نظامی بود، ولی به واسطه فضل و دانش خویش، معروف بود.^۱ تاج‌الدین در سپاه اسکندر تا زمانی که اسکندر از شاهرخ شکست خورد، خدمت کرد. دست‌کم برای یک دوره کوتاهی بعد از آن، تاج‌الدین در لشکر یزد باقی ماند و در لشکرکشی شاهرخ به جانب کرمان در سال ۱۴۱۶/۸۱۹ شرکت نمود. اینکه او سال‌های بعدی را چه کرد، معلوم نیست، اما به طور قطع تا سال ۱۴۳۶-۷/۸۴۰ در کرمان بود، جایی که او در دستگاه اداری امیر شمس‌الدین محمد بن فناشیرین خدمت نمود.^۲ پس از مرگ شاهرخ در سال ۱۴۴۷/۸۵۰، شمس‌الدین محمد به سلطان محمد بن بایسنقر نواده شاهرخ، که بیشتر عراق و سرانجام فارس را در اختیار گرفت، ملحق شد. تاج‌الدین همراه او به خدمت سلطان محمد درآمد و به عنوان داروغه اردو بازار همراه دیگر مقامات خدمت نمود. تاج‌الدین حسن در واقع تاریخ خویش را برای سلطان محمد تألیف کرد و سپس آن را تغییر داده، به ابوالقاسم بابر بن بایسنقر، که سلطان محمد را در سال ۱۴۵۲/۸۵۵ منهزم کرده و به قتل رساند، اتحاف نمود. علاوه بر گزارش‌های کاملاً غیر معمول از

۱. یزدی، تاج‌الدین حسن بن شهاب، جامع‌التواریخ حسنی، تصحیح حسین مدرسی طباطبایی و ایرج افشار، ۱۹۸۷ (از این پس حسنی)، ص ۱۴-۱۵؛

PRISCILLA SOUCEK, "Eskandar b Omer Sayx b Timur: A Biography," Oriente Moderno XV(1996/T), P.79.

۲. درباره مرگ شمس‌الدین محمد در سال ۱۴۵۰/۸۵۴، تاج‌الدین حسن یزدی اظهار می‌دارد که وی به مدت چهار سال به او خدمت نمود، به طور مثال در سال ۱۴۳۶-۷/۸۴۰. این سالی بود که شمس‌الدین حکمران شد و بنابراین محتمل است که تاج‌الدین حسن یزدی، پیش از حسنی به مدت چند سال در کرمان، کار حکومتی کرده است. رک: حسنی، ص ۳۵-۲۴، ۴۲، ۲۵:۵۰-۲۴؛ JEAN, AUBIN, Deux sayyids de Bam ۱۹۵۶, pp ۲۴-۲۵:۵۰، ۴۲، ۲۴-۳۵

سیاست‌های شهرها، در تاریخ تاج‌الدین حسن، توضیحات روشنی را از انقلابات نیروهای ایالتی که او در آنها خدمت می‌کرد، به دست می‌آوریم.^۱

درباره مورخ دیگر که درباره آن بحث خواهیم نمود، اطلاعات اندکی در دست داریم، اما می‌توانیم جزئیاتی را که ریشه‌های محلی قوی، علایق دینی و اجتماعی و خدمات دولتی او را نشان می‌دهند، به دست آوریم. جعفر بن محمد بن حسن جعفری، مولف تاریخ کبیر، تاریخ عمومی تا زمان خود مؤلف، و تاریخ یزد، شرح معماری و تاریخ قبور، زیارتگاه‌ها و محلات شهر یزد، از قدیمی‌ترین مورخان است که اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد. او از سادات حسینی بود. محتملاً زندگی‌اش را در خدمت حکام مظفری در یزد آغاز کرد، چرا که او شعری برای یکی از بناهای ایشان سرود و در تاریخ خویش می‌گوید که خواهر شاه یحیی مظفری (۳/۷۶۴-۱۳۶۲ تا ۳/۷۹۵-۱۳۹۲)، هنگام اعطاء موقوفه‌ای برای گورستانی، نشانی به او اختصاص داد.^۲ ظاهراً او از مظفریان به خدمت حکام تیموری درآمد و چندین شعر از او درباره یادبودها یا ساختمان‌های باشکوه که آنها و کارگزاران ایشان ساخته بودند، به دست می‌آوریم.^۳ جعفری علاوه بر اینکه توضیحات مفصلی را درباره سبک معماری و آرامگاه‌های یزد می‌دهد، دارای داده‌های تاریخی مهمی درباره وقایع دیگر جاهای فارس است. او در تاریخ عمومی‌اش، تاریخ کبیر، کامل‌ترین گزارش موجود از سومین لشکرکشی شاهرخ به جانب آذربایجان در سال ۹-۸۳۸/۶-۱۴۳۵ را که تنها به اختصار در تاریخ عبدالرزاق سمرقندی گزارش شده است، به ما می‌دهد. گزارش جعفری از این لشکرکشی، حاوی جزئیاتی درباره حاکم یزد، جلال‌الدین چخماق است که نشان می‌دهد جعفری در این لشکرکشی، ملتزم جلال‌الدین بوده است. احتمالاً پس از مرگ شاهرخ، او به خدمت سلطان محمد درآمد و درباره اقدامات او، گزارش جانبدارانه‌ای ارائه می‌کند.^۴

آخرین مولفی که درباره آن بحث می‌کنم، احمد بن حسین بن علی کاتب، مؤلف تاریخ جدید یزد است که اطلاعات بسیار اندکی درباره خویش می‌دهد. او در مقدمه کتابش می‌گوید که او آن طور که دوست داشت، نتوانست تحصیلات خوبی داشته باشد و ایام خویش را در مصاحبت سادات، علما و شیوخ سپری نمود. برخلاف جعفری، او هرگز از خودش در تاریخش صحبت نمی‌کند و مورخان دیگر نیز از او نام

۱. حسینی، مقدمه مصحح، ۷-۱۵، متن، ص ۴۸.

۲. الحسینی جعفری، جعفر بن محمد، تاریخ یزد، تصحیح ایرج افشار، ۱۳۳۸/۱۹۶۰، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸/۱۹۶۰، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ ۱۶۸.

۳. جعفری، تاریخ یزد، ص ۹۷؛ ۱۳۳؛ ۶۸-۶۸؛ ۱۶۸-۱۶۸؛ ۱۷۴؛ ۱۸۹.

۴. جعفر بن محمد الحسینی جعفری، تاریخ کبیر، ترجمه عباس زریاب،

“Der Bericht uber die Nachfolger Timurs aus dem tarih-I Kabir Des Gafari ibn Muhammad al-Husaini” 1960

مقدمه، ص ۷-۱۱، ۲۱، متن، ص ۸۷-۸۶، برای چخماق شامی و همسرش در لشکرکشی در آذربایجان مخصوصاً رک: ص ۹۰-۸۶؛ و جعفر بن محمد الحسینی جعفری، تاریخ کبیر، نسخه سن پترزبورگ، Publichnaia Biblioteka im, Saltykova-Shchedrina, PNC 201.ff.316b-319a.

نمی‌برند. تنها اشاره‌ای که او به ما درباره حرفه خویش می‌دهد، گزارش بسیار کاملی است که به حوادث نزدیک به زمانش، به ویژه اقدام سلطان محمد بن بایسنقر، اختصاص داده است. بر این اساس، تاریخ [جدید یزد] از توصیف ساختمان‌ها و حوادث اطرافشان تا رویدادنگاری جزئی و گزارش مثبت از شورش سلطان محمد و سهم وی در ستیزهای جانشینی آینده، تغییر می‌کند. یزد در این بخش آخر، با وجود شرایط ممتازش، هیچ‌گاه مرکز توجه نیست. به نظر می‌رسد که بار دیگر ما گزارش یک عالم محلی را که در خدمت این شاهزاده بود، در دست داریم.^۱

هر سه مورخ یزدی بودند، اما آنهایی که تاریخ‌های عمومی نوشتند، کمتر به شهر خودشان در مقایسه با شهرهای دیگر متمرکز شدند. جامع التواریخ حسنی و تاریخ کبیر هر دو بر جنوب و مرکز ایران و روی دیگر نواحی داخل قلمرو تیموریان متمرکز شده‌اند، اما به هیچ وجه اطلاعات قابل توجهی را درباره نواحی داخلی یزد، سپس شیراز و اصفهان ارائه نمی‌کنند. این در خصوص تاج الدین حسن یزدی طبیعی است، چرا که او بیشتر دوران بلوغ حرفه‌ای‌اش را در شهرهای دیگر به سر برد، اما درباره جعفری - که علی الظاهر در شهر خودش اقامت داشته است - این کمتر پذیرفتنی است. محتمل‌ترین توضیح، در واقعیتی که در بالا ذکر کرده‌ام نهفته است؛ اینکه شهرهای جنوب و مرکز ایران، فرهنگ سیاسی مشترکی داشتند و افراد شاغل در ایالات نظامیان، غیرنظامیان و کارکنان مذهبی، اغلب داخل این منطقه از شهری به شهر دیگر نقل مکان می‌کردند.

دیدگاه‌های متفاوت تصمیم‌گیرندگان محلی

به منظور تجزیه و تحلیل دیدگاه متمایز تاریخ‌های محلی، سه رویداد مهم در تاریخ تیموریان جنوب ایران را بررسی خواهیم نمود که نشان می‌دهند چگونه گزارش‌های سلسله‌ای و تاریخ‌های محلی در دیدگاه‌هایشان اختلاف نظر داشتند. تمامی این رویدادها درباره بحران فرمانروایی است که در آن طبقات حاکمه شهرها درباره حکام احتمالی، مجبور به تصمیم‌گیری بودند. چنین تصمیماتی از اهمیت حیاتی برخوردار بودند، چون شهری که جانب فرد بازنده را می‌گرفت، احتمالاً با اقدام تنبیهی فرد پیروز بعدی مواجه می‌شد. نخستین رویداد مورد بحث، در زمان تیمور روی داد؛ این رویداد شورش یزد در سال ۶/۷۹۸-۱۳۹۵ است که در آن موقع اهالی یزد، کارگزارانی را که تیمور بر شهر گمارده بود، کشتند و رهبری را از خارج شهر دعوت کردند. در گزارش رویدادهای جنوب ایران در خلال ستیزهای قدرت پس از مرگ تیمور در سال ۸۰۵/۱۴۰۷، دو حادثه بزرگ در ارتباط با شیراز و حاکمان آن تا حدودی به تفصیل در تاریخ‌ها گزارش می‌شوند: نخست، شورش حسین شربتدار در سال ۸۱۲/ ۱۰-۱۴۰۹ و ناکامی‌اش در گرفتن شیراز، پس از به قتل رساندن پیر محمد بن عمر شیخ و دومی، تصمیم کارکنان دستگاه اداری شیراز برای ترک وفاداری‌شان

۱. احمد بن حسین بن علی کاتب، تاریخ جدید یزد، به تصحیح ایرج افشار، ۷/۱۳۴۵-۱۹۶۶ (از این پس تاریخ جدید)، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵، ه. ش. / ۱۹۶۶، ص ۶۴-۲۴۵.

نسبت به اسکندر بن عمر شیخ و اظهار وفاداری به شاه‌رخ در سال ۱۴۱۴/۸۱۷ بود.

شورش سال ۶/۷۹۸-۱۳۹۵ در یزد

پنج گزارش قابل توجه از شورش یزد در سال ۶/۷۹۸-۱۳۹۵ را که همه در ایام سلطنت شاه‌رخ تحریر شده‌اند، در دست داریم. نظام‌الدین شامی، مورخی که احوال تیمور را در طول حیاتش ثبت کرد، تنها می‌گوید که در اینجا شورش به رهبری پسر ابوسعید روی داد و آن فرونشاند شد.^۱ مورخان درباری، حافظ ابرو و شرف‌الدین علی یزدی، گزارش تفصیلی را که از نقطه‌نظر سلسله و کارگزاران آن نشئت می‌گیرد، ارائه می‌کنند. گزارش داده شده توسط حافظ ابرو در نسخه تجدید نظر کرده‌اش از تاریخ شامی، جزئیات قابل توجهی در مقایسه با روایت نخستین دارد. حافظ ابرو مسئولیت شورش را به یک شخصیت نظامی محلی در آن حوالی، پسر ابوسعید طبسی - که مورد توجه تیمور واقع شده بود - نسبت می‌دهد. از منابع پیشین خبردار می‌شویم که ابوسعید از اعقاب یک خدمتکار مغولی از خانواده عبدالله مولی بود که جنوب قهستان را در اختیار داشت.^۲

حاجی آبدار، شخصی که تاریخ‌های محلی او را محرک قیام می‌دانند، در گزارش حافظ ابرو، تنها از مرگ او در میدان نبرد صحبت شده است؛ اما او بدون هیچ توضیحی، رکن اصلی شورش ذکر می‌گردد. پسر ابوسعید طبسی، بنابر توضیحات حافظ ابرو، با گشودن در خزاین و توزیع محتویات آن، طرفدارانی را گرد خود آورد. از آنجا که یزد بندرگاه کاروانیان بود و افراد مختلفی در آنجا جمع بودند، او به زودی طرفداران قابل توجهی پیدا کرد. علاوه بر اینها، او داروغه یزد را همراه بسیاری از محصلان و نوکران ترکی - مغولی در یزد به قتل رساند. اطلاعات تفصیلی دیگر درباره وقایع داخل یزد، آنهایی هستند که از بیرون شهر قابل مشاهده بودند؛ در اینجا قحط و غلا بود و پسر ابوسعید دستور داد که همه مردم، به استثناء جنگجویان و افراد متمول، شهر را ترک کنند.^۳ بیشترین گزارش‌ها درباره سیاست‌های نیروهای محاصره کننده است که بر اساس گزارش‌ها، وقتی محاصره کنندگان یزد را فتح کردند و آنجا را مملو از اجساد مردگان یافتند، تصمیم گرفتند به اهالی عفو عمومی داده، مالیات را به طور کامل جمع نکنند.

شرف‌الدین علی یزدی، در گزارش خویش از احوال تیمور، همچنین گزارش نسبتاً جامعی را از شورش پسر ابوسعید طبسی ارائه می‌کند و در این گزارش، جزئیات بیشتری را درباره وقایع داخلی به دست می‌آوردیم.

1. Nizam AL- DIN SHAMI, Histoire des conquetes de tamerlan intitule Zafarnama, par Nizamuddin Sami, ed. F. Tauer, vol,I, 1956.(volume II contains additions made by Hafiz-I Abru)(Thereafter ZNS),vol,I,p.166.

منتخب‌التواریخ تاریخ عمومی که اندکی پس از مرگ تیمور تحریر شد، ممانعت از شورش و محاصره یزد را تشریح می‌کند، اما جزئیاتی درباره شورش و عوامل آن ارائه نمی‌کند. معین‌الدین نطنزی،
Extraits du Muntakhab al-tavarikh-I Muini (Anonym d'Iskandar), ed. Jean Aubin 1336/1957,pp.366-67.

2. JEAN AUBIN, " La fin de l'etat Sarbadar du Khorassan," JA 262(1974),p.98.

۳. نظام‌الدین شامی ظفرنامه، به کوشش فلیکس تاویر، پراگ، ج ۱، ۱۹۳۷؛ بیروت، ج ۲، ۱۹۵۶، ص ۱۲۶ - ۱۲۹.

ظفرنامه یزدی عمدتاً بر خود تیمور و پیگیری فتوحاتش متمرکز است، ولی یزدی بیشتر زندگی اش را در شهر زادگاهش سپری نمود و ارتباط بسیار نزدیکی با بسیاری از سران حکومتی آن شهر داشت. او جزئیات بیشتری را درباره عوامل درونی شورش و نتایجش در یزد ارائه می کند. در این گزارش، نام کامل فرد شورشی را پیدا می کنیم: سلطان محمد بن ابوسعید طبسی، و هرچند یزدی همانند حافظ ابرو، مسئولیت شورش را بدو نسبت می دهد، ولی می گوید که او شورش را با همراهی بعضی از خراسانیان که از بقایای سپاه مظفریان در یزد بودند، طرح ریزی کرد. یزدی با بیان کردن قربانیان روشن می کند که فرد مزبور داروغه نبود، بلکه گماشته او علی بیگ نامی بود، که کشته شد و اینکه علاوه بر اشخاص ترکی - مغولی، جمعی از بزرگان و متعینان یزد اعدام شدند، همچنین بعضی دیگر گریختند.

شورشیان مالیات دو ساله آن ولایت را که اخیراً اخذ شده بود و چند خروار قماش متعلق به سرای ملوک خانم، همسر تیمور، تصرف نمودند. آن ها تمامی خیاطان یزد را برای دوختن قبا جمع کردند، آنها قباهای دوخته شده را همراه مقداری طلا به طرفداران خویش دادند، در نتیجه اندک مدتی بعد، قطاع الطریقان بسیاری در آنجا جمع شدند. خود محاصره، به استثنای قحطی ناشی از آن، کمتر مورد بحث قرار گرفته است. یزدی در پایان گزارش خویش درباره خرابی ناشی از این محاصره در یزد توضیح داده، می گوید که تقریباً هیچ دکانی از شهر در نداشت و بسیاری از خانه ها غیرمسکون مانده بودند؛ از این رو به فرمان تیمور اهالی از پرداخت غرامت و مالیات دو ساله - که در آنجا تلف شده بود - معاف شدند و سپاهیان از ورود به شهر و غارت آن منع شدند، یزد اندک زمانی بعد خود را بازیافت و سپس باشکوه تر از سابق شد.

مورخان محلی، داستان را تا حدودی متفاوت نقل می کنند. در تاریخ های جعفری، مؤلف تاریخ یزد و تاریخ کبیر است که خبردار می شویم، محرک اصلی قیام که بود. این شخص حاجی آبدار بود، کسی که نوکر شاه یحیی مظفری شده بود. بر اساس گزارش جعفری، حاجی آبدار همراه هفت نفر شورش کرد، نایب داروغه را کشت و فردی را برای جمع آوری مالیات ها و جواهرات فرستاد؛ سپس بر شهر مستولی شد، در خزاین را گشود و چیزی حدود هزار تن را دور خویش جمع کرد. در این مرحله او سلطان محمد بن ابوسعید طبسی را، شاید به جهت اینکه با بعضی از افراد طبقه نظامی ترکی - مغولی ارتباط داشت و از نسل حکمران مستقل قبلی بود و سلطان محمد را مشروع تر از خودش می دانست، به تخت نشاند. جعفری مطالبی را به ما درباره چهار تن از بزرگان یزد که کشته شدند، از جمله سید صدرالدین، وزیر و صاحب مال، بیان می کند. بر اساس گزارش وی، حاجی آبدار سپاه اصفهان را پیش از اینکه به شیراز برسد، شکست داد. با این همه، اندک زمانی پیش از آن، خود وی در جنگ با سپاه تیموریان در شیراز به قتل رسید و شورش تحت رهبری

۱. بسیاری از اکابر و اعیان یزد، مورخ یزدی را به نوشتن شعری برای خانه ها و دیگر ساختمان هایشان، یا گرامی داشت یک رویداد مأمور کردند، در حالی که بیشتر اشعار جعفری برای مظفریان یا برای سران حکومتی تیموریان - که اکثراً از اکابر و اعیان یزدی بودند - سروده شده اند. رک: الحسینی جعفری، تاریخ یزد، ص ۶۰؛ ۶۶؛ ۷۶؛ ۱۰۷-۱۰۶؛ ۱۳۳؛ ۱۸۶؛ احمد بن حسین بن کاتب، تاریخ جدید، یزد، ص ۹۴-۹۳؛ ۹۶؛ ۱۰۰؛ ۱۰۷؛ ۱۵۵.

سلطان محمد ابوسعید طبری دنبال شد.^۱

آخرین این تاریخ‌ها، تاریخ جدید یزد، تألیف شده در ۸۶۰ ق است. در اینجا گزارشی از شورش را با شباهت بسیار به گزارش جعفری و احتمالاً بر اساس خود آن، پیدا می‌کنیم، چرا که این کتاب تکمیل شده تاریخ یزد است. حاجی آبدار آغازگر شورش پذیرفته و اکنون به عنوان خراسانی شناخته می‌شود؛ بنابراین او توسط یزدی علناً به عنوان یکی از سربازان خراسانی نام برده شده است؛ همچنین جزئیات تازه‌ای را درباره جریان محاصره داخل یزد به دست می‌آوریم. حاجی آبدار پس از منهزم ساختن سپاه اصفهان دستور داد دو دست نفری را که او بازگردانده بود، دستگیر کرده و بکشند و از سرهای آنان کله مناره سازند؛ همچنین توصیفی از بوی گند اجساد آنهاپی که در زمان محاصره از گرسنگی مرده بودند و از نقشی که شیخ صوفی تقی‌الدین ددا محمد در نظارت بر خروج هفتگی زنان و کودکان از شهر، مراقبت بر اینکه آنها صدمه نبینند و به آنها در «خانقاه سر آب نو» غذا داده شود را در دست داریم. آهر دو تاریخ شهر، به ما جزئیاتی را از خرابی به بار آمده در جریان محاصره در توصیفات خویش از بخش‌های مختلف شهر، ارائه می‌دهند. از قطع درختان در جریان محاصره و خسارت وارده به مسجد «سر ریگ» خبردار می‌شویم. گزارش نحوه برخورد با اجساد و ایجاد گورستان جدید پس از محاصره نیز بلافاصله به شرح درد و رنج گرفتار شدگان اضافه شده است. تاریخ یزد می‌گوید که قبرستان قربانیان این محاصره قدرت معجزه‌آمیزی دارند.^۲

در تاریخ‌های محلی، سه جنبه از قیام را مشاهده می‌کنیم که در گزارش تاریخ‌های سلسله‌ای، حتی در یزدی - که بیشتر زندگی خویش را در این شهر سپری کرد - دیده نمی‌شوند. پیش از همه، نقش آن‌ها درون شهر به وضوح بیشتری نمودار شود؛ حاجی آبدار و بقایای سپاهیان مظفری، آغازگر شورش هستند، نه حاکم محلی دیگر، یعنی سلطان محمد بن ابوسعید طبری - که توسط تاریخ‌های محلی مقصر دانسته می‌شود یا آن را به او نسبت می‌دهند. دوم، حقیقت این است که شورشیان شهر با دعوت از سلطان محمد، پذیرش حکومت را به یک رهبر خارجی پیشنهاد دادند. سوم، تاریخ‌های محلی در قیاس با تاریخ‌های سلسله‌ای بیشتر معلوم می‌کنند که خشونت انجام شده در شورش تنها ضد کارکنان ترکی - مغولی، همان‌طور که حافظ ابرو مطرح می‌کند نبوده، بلکه ضد بزرگان و مقامات یزد نیز بود. وقتی گزارش حافظ ابرو را می‌خوانیم، این‌طور به نظر می‌رسد که شورش یزد، نشانگر جنبش قدرت‌های محلی ضد فاتحان خارجی است - که اهالی شهر تحت رهبری یک حاکم محلی قیام نمودند و ترک‌هایی را که بر شهر حکومت می‌کردند، بیرون انداختند. هنگام مطالعه تاریخ‌های محلی، مطلع می‌شویم که کارکنان ترکی - مغولی، احتمالاً اقلیتی از مقامات و بزرگان کشته شده بودند و دیگر اینکه محزک ایرانی شورش از یک رهبر خارجی که به احتمال بسیار زیاد ترکی - مغولی بود، برای کسب مشروعیت، دعوت به عمل آورد. دعوت سلطان محمد بن ابوسعید طبری،

۱. الحسینی، جعفری، تاریخ یزد، ص ۵۶-۵۷؛ تاریخ کبیر، کتابخانه عمومی، PNC ff.۲۷۳b-۲۷۴a

۲. تاریخ جدید، یزد ص ۹۱-۸۹.

۳. تاریخ جدید، یزد، ص ۹۱-۹۰؛ ۱۱۶؛ ۱۵۳-۵۴؛ ۱۷۸؛ ۲۱۲؛ تاریخ یزد، ۱۷۶؛ ۱۸۴.

نیروهای نظامی را به جنبش اضافه نمود، ولی بیشتر حمایت مورد نیاز از طریق پرداخت هدایا به اهالی شهر به دست آمد. بنابراین قیام، شکل بسیار پیچیده‌ای به خود می‌گیرد، یکی دادن قدرت تصمیم‌گیری بیشتر به اهالی شهر و در عین حال تضاد، بیشتر بین جمعیت شهری ایرانی.

عصیان حسین شربتدار و پیامدهایش

یکی از حوادث بسیار برجسته در ستیزهای جانشینی پس از مرگ تیمور، قتل پیر محمد بن عمر شیخ به دست یکی از تابعینش، حسین شربتدار، و تلاش حسین برای تصرف شیراز بود. دو داروفروش (عطار) شیرازی، حسین و علی شربتدار، که مرتبه پستی داشتند و به درجه امارت و سرداری رسیدند، سپس طرفدار پیرمحمد بن عمر شیخ شدند و به مقام فرماندهی دست یافتند. حسین شربتدار قشون سواره نظام داشت و علی نایب وی بود.^۱ در سال ۱۰۸۱۲/۱۴۰۹ هجری که پیرمحمد به جانب کرمان لشکر کشی نمود، حسین شربتدار همراه جمعی از افراد نیمه شب وارد چادر پیرمحمد شد و او را به قتل رساند؛ سپس او تصمیم گرفت اسکندر، برادر جوان پیرمحمد را که او نیز در لشکر پیرمحمد ظهور داشت پیدا کرده، به قتل رساند، اما موفق نشد او را پیدا کند. حسین بر تعدادی از امرای سپاه پیرمحمد مسلط شد و ایشان را متوجه شیراز نمود. با این همه، هنگامی که او به شیراز رسید، دروازه‌های شهر را به رویش بسته یافت و تابعینش او را به دلیل اسکندر که سه روز پیش از او به شیراز رسیده بود، رها کردند.^۲

یکی از جنبه‌های جالب این گزارش، نسخه‌های مختلفی است که از آن به دست آورده‌ایم. حافظ ابرو دفاع سرسختانه شیراز و شکست حسین شربتدار در حضور اسکندر و موفقیتش در متحد ساختن بقایای امرای پیرمحمد، سازماندهی و فرماندهی دفاع از شهر را می‌نویسد. بنا به گفته وی، اسکندر به شیراز حمله برد و بلافاصله به [امیر تیمور خواجه] قائم مقام پیرمحمد گفت که چه اتفاق افتاده است، اما افراد پیرمحمد به اسکندر بدگمان شدند و گفته‌های او را تا زمانی که خبررسان دیگر با اخبار مشابه آمد، باور نکردند. پس اسکندر موفق به متحد ساختن امرای شده، کلیدهای خزانه را گرفت و دفاع را سازماندهی نمود. اهالی شهر مجموع خواص و عوام، مخصوصاً خواجه علاءالدین [محمد که کلانتر کلویان و سرداران شیراز بود] نیز به او ملحق شدند و به ضبط دیوار قلعه و بارو مشغول شدند. هنگامی که حسین شربتدار به شیراز رسید، او دروازه‌های شهر را به رویش بسته یافت و خواجه علاءالدین قاطعانه مانع از ورود وی شد. بعد از این،

۱. حافظ ابرو می‌گوید که حسین شربتدار منصب رکابداری داشت و سپس توسط پیرمحمد به مقام امیری رسید. حسنی، ص ۱۷؛ حافظ ابرو، زبدة التواریخ تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد ایران، ۱۳۷۲/۹۴-۱۹۹۳. با وجود این، نام این دو فرد را در معزالانساب، نسب نامه جانبداران تیموری، نمی‌بینیم. معزالانساب فی شجرة الانساب، (نسخه پاریس، کتابخانه ملی، #۶۷، ۱۰۳۸-۱۰۲۸ ff.)

۲. حسنی، ص ۱۹-۱۷؛ محافظ ابرو، زبدة التواریخ، ۴۵-۳۴۱. مصحح در نسخه چاپ شده، لقب طیب را برای شربتدار ترجیح داده است؛ بنده شربتدار را که در چند نسخه خطی حافظ و دیگر تاریخ‌های همزمان به کار رفته است، برگزیده‌ام.

بسیاری از امرا و لشکریان حسین او را ترک کرده، به اسکندر پیوستند و حسین به جانب اردوگاه خویش بازگشت. اسکندر اینک گروهی از سربازان را رهبری نموده، به علاءالدوله دستور داد از دروازه ها و باروها محافظت کند. حسین شربتدار وقتی هیچ امیدی برایش باقی نماند [به جانب کرمان] فرار نمود. در نهایت، او را دستگیر و به شیراز آوردند؛ در اینجا او متحمل مجازات جالب توجهی شد.^۱

در این گزارش اقدام قاطعی به اسکندر نسبت داده می شود؛ این اقدام سریع و تصمیم گیری او شهر را از حسین شربتدار رهایی بخشید. نخستین افرادی که او می بایست آنان را جلب می کرد، بقایای مقامات ترکی - مغولی متعلق به پیر محمد بودند و پس از اینکه آنها گزارش او را پذیرفتند، اهالی شهر نیز متعاقب آن به او ملحق شدند. عبدالرزاق سمرقندی، نسخه تاحدودی خلاصه شده از این گزارش را در تاریخش آورده است.^۲ تاریخ کبیر، معمولاً درباره تاریخ فارس کامل است، این تاریخ، نسخه کوتاهی از گزارش حافظ ابرو را با داستان اسکندر به عنوان قهرمان اصلی، ارائه می دهد و تنها جزئیاتی را می افزاید؛ یعنی زمان ورود اسکندر به شهر، که تابعینش تخت زرین پیرمحمد را چند تکه کرده و آن را میان سربازان تقسیم کردند.^۳ مورخ تاج الدین حسن که در زمان قتل پیرمحمد در سپاه اسکندر خدمت می کرد، در جامع التواریخ حسنی داستان مفصل تری را همراه مجموعه بسیار متفاوتی از قهرمانان ارائه می کند. بنا به گفته او، اسکندر شهر را نجات نداد، بلکه خود اهالی شهر این کار را کردند. او می نویسد که وقتی اسکندر از قتل برادرش آگاه شد، چنان منقلب شد که مجال نیافت لباسش را بپوشد. او با پیراهن و عرق چین (طاقه) سوار اسب شده، تنها یک لنگه کفش را به پایش کرد و رو به جانب شیراز نهاد و تصمیم گرفت خانواده اش را با خود برداشته، از مهلکه بگریزد. با این همه، رؤسا و سرداران محلی شیراز با یکدیگر ملاقات نموده، از تسلیم شهر خودداری کردند. مورخ تاج الدین حسنی، دو نفر از این افراد را نام می برد: کلو علاءالدین و سلیمان شاه قصاب. شخص دیگری که با او مشورت کردند، خواجه نورالدین کمال بود؛ در جای دیگر او به عنوان عامل اسکندر مشخص شده و در دیوان او فهرست شده است.^۴ رؤسای شهر اعلام کردند که آنها شربتدار حسین را قبول نخواهند کرد. وی [عطار] بچه شهر خودشان است و ولی نعمت خود را کشته است، او را به عنوان پادشاه قبول نخواهند کرد. آنها سپس با امیرزاده اسکندر بیعت کرده، دروازه ها و باروی شهر را تحکیم بخشیدند. هنگامی که حسین شربتدار و لشکرش [به کرمان] رسیدند و فهمیدند که اهالی شهر ایشان را نخواهند پذیرفت، امرایش به داخل شهر گریختند.^۵ تا نماز ظهر، تنها پنج هزار سوار با حسین شربتدار مانده بود؛ حسین شربتدار نیز گریخت، اما او را دستگیر کرده، به شهر [شیراز] باز گرداندند، در آنجا اسکندر

۱. حافظ ابرو، زبدة التواریخ، ص ۴۵-۳۴۱.

۲. سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، تصحیح محمد شفیع، لاهور، کتابخانه گیلان، ۶۸-۱۳۶۰/۱۹۴۱، ص ۹۶.

۳. تاریخ کبیر، F.۳۰۰a، ترجمه زریاب، ص ۴۹.

۴. حسنی، ص ۱۷، ۴۰؛ معزالانساب، f.۱۰۸a.

۵. حسنی، ص ۱۷-۱۸.

آنان را مایهٔ عبرت دیگران گردانید.^۱

با شکست حسین شریبتدار، اسکندر حکومت شیراز را در دست گرفت، و او سعی کرد قدرت را در سراسر این ناحیه در دست بگیرد. با این همه، وقتی او نماینده‌اش را به یزد فرستاد، امرایی که از جانب پیر محمد به حکومت آن شهر گمارده شده بودند، به فرماندهی ابابکر خازن کوتوال قلعه، از تصدیق حکومت اسکندر امتناع ورزیدند. بار دیگر در اینجا، هر چند به صورت پوشیده، سخنان مختلفی را در تاریخ‌های سلسله‌ای و محلی می‌یابیم. حافظ ابرو اظهار می‌دارد که یکی از نوکران پیرمحمد، عبدالصمد و طاهر، امرایی که اسکندر آنها را به اداره شهر منصوب کرده بود، دستگیر نمود. خاتون معظمه بیک ملک آغا را غارت نمود و ایشان را از شهر بیرون راند.^۲ اسکندر [چون بر این حال مطلع شد]، بعضی از امرای نامی خود را با لشکری به جانب یزد گسیل داشت. پس از محاصره یزد که مدتی به طول انجامید، امرای دچار مشکل شدند، امیر عبدالصمد را رها کردند و او را برای طلب صلح، نزد اسکندر فرستادند. آنها همچنین امیر طاهر را نیز رها کردند. ابابکر - که ظاهراً نمی‌خواست تسلیم شود - ناگاه نیم‌روزی از ارگ شهر بیرون آمد و امیر طاهر را قائم مقام خود گذاشت. حافظ ابرو هیچ توضیحی درباره این انتصاب عجیب و غریب ارائه نمی‌کند. طاهر از این فرصت بهره برد، آن در قلعه را که به طرف شهر بود، به روی ابابکر بست، در حالی که یکی از دروازه‌ها را که روی به بیرون داشت، برای لشکر اسکندر گشود. آنها داخل شهر شدند و مردم را به سبب مشارکت در قیام به قتل رساندند.^۳

گزارش‌های داده شده از سوی تاج‌الدین حسن یزدی و جعفری در تاریخ‌های عمومی‌شان، جامع‌التواریخ حسنی و تاریخ کبیر نیز چنین است، با این تفاوت که آنها از بسیاری از امرای لشکر اسکندر نام برده، جزئیات بیشتری را دربارهٔ محاصره ارائه کرده‌اند و افرادی را که اسکندر آنان را به قتل رساند، ذکر می‌کنند. جالب این است که هر دو آنها، مانند خود تاریخ‌های یزد، اعلام می‌دارند که امیر طاهر به اسکندر خیانت نکرد، بلکه فرخ شاه، خدمتگزار معتمد خود وی، چنین کرد. تاریخ کبیر علاوه بر این، نام دو تن دیگر را، احتمالاً از کارگزاران دیوانی که توسط اسکندر هنگام فتح شهر به قتل رسیدند، ذکر می‌کند.^۴ در تاریخ‌هایی که به طور مشخص به یزد اختصاص دارند، گزارش دیگری را که هنوز سهم بیشتری به اهالی شهر می‌دهند، پیدا می‌کنیم. بر اساس گزارش این مورخان، اشراف شهر بودند که از محاصره خسته شدند و شیخ فریدالدین عبدالباقی، صوفی متنفذ محلی را برای طلب بخشش به نزد اسکندر فرستادند. اسکندر او را به خوبی پذیرفت و بازگردانید، اما ابابکر به حرف‌های وی گوش نداد و محاصره ادامه یافت. خیانت آتی فرخ شاه به

۱. حسنی، ص ۱۹-۱۸.

۲. معزالانساب از دو زن به نام بیگ ملک آغا نام می‌برد، یکی با عمر شیخ بن تیمور ازدواج نمود، دیگری با پیرمحمد بن جهانگیر؛ نخست محل و سپس تاریخ مورد توجه است. رک: جان ائی وودز، *The Timurid Dynasty, Papers on Inner Asia, Bloomington, Indiana, 1990, pp20;30*

۳. زبدة التواریخ، ص ۳۴۵؛ ۵۰-۳۴۹.

۴. تاریخ کبیر، ص ۵۲-۵۱، f300b؛ حسنی، ص ۱۹؛ ۲۲-۲۱.

ابابکر، پادشاه عادلانه این بی‌احترامی او به شیخ بود. این گزارش با توصیف آرامگاه شیخ همراه است. در دیگر بخش های تواریخ یزد، از بیشتر قربانیان تصفیه حساب اسکندر، هم امرا و هم کارکنان اداری، که در قبرستان شهر به خاک سپرده شدند، آگاه می‌شویم.^۱

شیراز و انتخاب بین اسکندر و شاهرخ

حادثه‌ای که همچنان بیشتر مورد بحث است، تصمیم اهالی شیراز در ترک وفاداری به اسکندر و پیوستن به شاهرخ در تابستان سال ۱۴۱۴/۸۱۷ بود. در حافظ ابرو - همان طور که انتظار می‌رود - شخصیت اصلی این گزارش محمد سارغ عامل اسکندر است؛ کسی که وقتی اسکندر به دلیل محاصره اصفهان، حدود دوماه از شیراز دور بود، با اکابر و اشراف شهر مشورت نمود و تصمیم گرفت شهر را به اسکندر تسلیم کند. بنابراین آنها فرزند اسکندر و امرایی که به احتمالاً زیاد به او وفادار مانده بودند را به اسارت گرفتند و یکی از آخرین شاهرخ فرستادند.^۲ دو مورخ محلی، تاج‌الدین حسن یزدی و جعفری، این حادثه را به عنوان یکی از آخرین قسمت‌های قیام بسیار پیچیده تحت رهبری سرداران شیراز - که در دفاع شیراز در سال ۱۴۰۹-۱۰/۸۱۲ فعال بودند - گزارش کرده‌اند. با این حال، دو گزارش حاوی جزئیات، کمی متفاوت هستند.

وقتی شاهرخ نخستین بار در آغاز ۸۱۷/بهار ۱۴۱۴ م، رو به جانب فارس نهاد، رؤسای شهر شیراز در زمان غیبت شیخ محمد سارغ، عامل اسکندر در آنجا، با یکدیگر ملاقات کرده، تصمیم گرفتند نسبت به شاهرخ اعلام تبعیت کنند. در این مرحله، رؤسای منطقه (کدخدایان) کُلُو علاء‌الدین و سلیمان شاه قصاب، با خواجه محمد یزدی و سیف‌الدین کُرد نامی اداره امور را در اختیار خویش گرفتند. آنها طبل زده، در سر خیابان‌ها چوب گذارده و زنان و بچگان را تشویق می‌کردند که از پشت بام سنگ و خاکستر پرتاب کنند، در این حال اهالی فریاد می‌زدند، «شهر متعلق به شاهرخ است». مورخان گزارش می‌دهند که آنها همچنین خانه‌های مأموران ترکی مغولی و متعلقان اسکندر را چپاول کردند.

بعد از آن اتفاق، شب محمد سارغ و پیر علی، پسر جوان اسکندر، به پشت شیراز رسیدند. آنها همراه نورالدین کمال عامل اسکندر، به سرعت به سازماندهی خودشان پرداختند و ضد شورشیان حمله برده، و رهبران این شورش را به قتل رسانیدند. لشکریان اسکندر به مدت سه روز خانه‌ها را غارت کردند و جمعی از اهالی را کشتند تا اینکه سادات و علما وی را متقاعد ساختند که شورش کار اراذل و اوباش بوده، اهالی به قدر کافی متضرر شده‌اند. عامل اسکندر موافقت کرد و امنیت شهر را واگذار کرد.^۳ دو یا سه ماه پس از این قضیه بود که محمد سارغ نظرش را تغییر داد و تصمیم گرفت به تبعیت شاهرخ درآید.

۱. الحسینی، جعفری، تاریخ یزد، ص ۱۵۱؛ احمد بن حسین بن کاتب، تاریخ جدید، یزد، ص ۱۸۰؛ ۱۸۶.

۲. حافظ، ابرو، زبده التواریخ، ص ۳۸-۵۳۷.

۳. تاریخ کبیر، ص ۶۱-۵۹؛ ff. ۳۰۴a-b. حسنی، ص ۴۰-۳۹. گزارش تاریخ کبیر کامل تر است. او اظهار می‌دارد که خواجه نورالدین کمال که اولین بار توسط تاج‌الدین حسنی به عنوان سردار نام برده شده، توسط او به عنوان عامل اسکندر که با محمد ساریق کار می‌کرد، مشخص شده است.

براساس نوشته تاج‌الدین حسن یزدی و جعفری، مدتی بعد محمد سارغ از این تصمیم خویش پشیمان شد و ضد امرایی که شاهرخ به شهر فرستاده بود، دست به مخالفت زد، در این زمان آنها او را کشتند [و ریسمان در سر پای او کردند] و جسدش را در سرتاسر [چهار] بازار کشیدند.^۱ بنابراین در روایت محلی، اهالی شیراز بودند که نخست وفاداریشان را به شاهرخ، در حالی که کارگزاران اسکندر به ولی نعمت خویش وفادار ماندند، تغییر دادند تا اینکه با آمدن قریب‌الوقوع شاهرخ، تأخیر بیش از آن غیر ممکن شد.

نتیجه‌گیری

آنچه ما از گزارشات فوق‌الذکر به دست می‌آوریم، اختلافی است که گفته می‌شود بین تاریخ تألیف شده برای دربار مرکزی، با تأکید بر نقش نظامیان ترکی مغولی و کارگزاران حکومتی و گزارشات ارائه شده از سوی مورخان محلی، با تأکید بر اهمیت نیروهای منطقه‌ای و شهری در حوادث محلی، وجود دارد. حتی زمانی که گزارشات تاج‌الدین حسن یزدی و جعفری نسبت به گزارشات حافظ ابرو کامل‌تر نیستند، آنها جزئیات بیشتری را درباره ساختار قدرت درونی شهرها ارائه می‌کنند. در جایی که شرف‌الدین علی یزدی، حافظ ابرو و پس از ایشان عبدالرازق سمرقندی، تصمیم‌گیری‌ها و ابتکار عمل را به سلسله یا امرای ربط می‌دهند، مورخان محلی همان تصمیم‌گیری‌ها را به اکابر و اعیان یا به دیگر صاحبان قدرت در شهر نسبت می‌دهند.

در مورد شورش یزد در سال ۷۹۸/۶-۱۳۹۵، حافظ ابرو و یزدی، سلطان محمد بن ابوسعید، حاکم محلی بیرون از شهر، را مقصر دانسته‌اند، حال آنکه مورخان یزد از حاجی آبدار، از بقایای سپاه مظفری که در یزد باقی مانده بود، نام می‌برند. بعد از آن حافظ ابرو در زمان گزارش حوادث سال ۸۱۲/۱۰-۱۴۰۹ می‌گوید که امرای پیر محمد بن عمر شیخ، که برای اداره شهر یزد گمارده شده بودند، از محاصره خسته شدند و یکی از همکاران خود را نزد اسکندر فرستادند، در حالی که تاریخ‌های یزد نقش اکابر یزد و شیخ محلی را مطرح می‌کنند.

در خصوص شیراز، در تشریح واکنش شهر به رویدادهای ۸۱۲/۱۰-۱۴۰۹ و ۸۱۷/۱۴-۱۴۱۴، تصمیمات اصلی از سوی تاج‌الدین حسن یزدی و جعفری به سرداران نسبت داده می‌شود، گاهی به او گاهی بدون اکابر و اعیان، درحالی که سمرقندی و حافظ ابرو به اهالی شهر تنها نقش پایینی می‌دهند.

تفاوت‌ها میان مورخان، دلایل، عمده‌ای دارد. گزارشات مورخان محلی که پوشش کاملی به اقدامات صاحبان قدرت محلی داده‌اند، منجر به تجزیه و تحلیل بسیار پیچیده‌ای از روابط میان ایرانی‌ها و ترکان، نظامیان و غیرنظامیان، نسبت به گزارشات ارائه شده توسط مورخان سلسله‌ای می‌شوند. جنبشی که مورخان سلسله‌ای آن را ضد حکام ترکی-مغولی به تصویر می‌کشند، در تاریخ‌های محلی هم به منزله نزاع میان بازیگران محلی داخل شهر نمودار می‌شود، در حالی که حافظ ابرو ابراز می‌دارد که شورش یزد در

۱. حسنی، ص ۴۰؛ تاریخ کبیر، ص ۶۲.

سال ۶/۷۹۸-۱۳۹۵ کارکنان ترکی- مغولی کشته شدند و به قربانیان دیگر اشاره نمی کند، تاریخ های یزد می گویند که حاجی آبدار و سلطان محمد بن ابوسعید طبسی بسیاری از اشراف و کارکنان محلی را در یزد کشتند؛ بنابراین تعداد قابل توجهی از نخبگان سیاسی شهر به اجبار از پیوستن به شورش خودداری ورزیدند؛ همچنین این احتمال وجود دارد که شورش ضد اکابر و اعیان شهر و همچنین اربابان تیموری، بوده باشد. مورخان محلی اهمیت بیشتری به اقدامات اهالی شهر در اتخاذ تصمیمات مهم داده اند، ولی در انجام این کار، آنها بر روابط اکابر محلی با سلسله و نظامیان تأکید می کنند. در گزارش های سلسله ای از شیراز و یزد در سال ۱۰/۸۱۲-۱۴۰۹، حافظ ابرو اهالی شهر را که پیوندشان با تیموریان نسبتاً انفعالی بود، به تصویر می کشد؛ آنها به تصمیم امرا رضایت می دادند. از سوی دیگر، گزارش های محلی نشان می دهند که سکنه شهر نقش فعالی را در تصمیم گیری ها به عهده گرفتند و به راستی شیرازی ها بودند که قدرت تیموریان را بر شیراز، هنگامی که شهر از سوی حسین شربندار مورد تهدید واقع شد، حفظ نمودند. در این خصوص آنها از اینکه تحت تبعیت هم شهری خود قرار گیرند، خودداری کردند.

تأکید بر نقش اهالی شهر، مستلزم رد تیموریان و حکام ترکی- مغولی نیست. همانند مؤلفان تاریخ های سلسله ای تألیف شده در یزد یا سمرقند، بسیاری از مورخان محلی در خدمت سلسله تیموری یا امرای ایشان بودند و دلیلی وجود ندارد که باور کنیم آنها ضد ایشان کینه ورزی کنند. دلیل اصلی تفاوت این است که احتمالاً اطلاعات از دیگر نقاط می آمدند؛ از شهرهایی که فتح یا تسلیم شده بودند که گرفتن آن اطلاعات از ارتش پیروز، کار ساده ای نبود.

بنابراین آنچه اینجا مشاهده می کنیم، تفاوت دیدگاه سیاستمدران داخل و بیرون شهر است. از نقطه نظر سپاه مهاجم، سؤال بسیار مهم این است که آیا شهر به طور کامل دفاع خواهد کرد یا نه؛ به هر حال به آن گردن می نهادند. به حضور جنگجویانی از داخل شهر اشاره شده است، اما شخصیت و سازماندهی ایشان نسبت به امرای ترکی- مغولی که رسماً منطقه را کنترل می کردند، کمتر مورد توجه است. مشکلی که مورخان با آن مواجه اند، این است که بیشتر تاریخ ها توسط مورخان تحت فرمان سپاه پیروز نوشته شده بودند، آنهایی که شهرها را تصاحب می کردند از آنهایی که از شهر دفاع می کردند، نسبتاً بیشتر بودند.

مورخان محلی - که بر اساس تجربیات شخصی می نوشتند، یا مورخانی که دوره ایی از نافرمانی های عمومی را رویدادنگاری می کردند، به احتمال زیاد فعالیت های داخلی مدافعان شهر را ثبت می کردند. ما باید این احتمال را در نظر بگیریم که اکثر گزارش هایی را که می خوانیم، برای نشان دادن اقدامات تنها بخشی از مردم تحریف شده اند و اطلاعات کامل تری را از آنچه اتفاق افتاده، با جزئیات بیشتر و دیدگاه متفاوت در مناسبات قدرت بین حکام و حکومت در ایران، به ما خواهند داد.